## جلسه 4

**سه‌شنبه - 09/2/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در استدلال به آیه شریفه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا بر قاعده نفی سبیل بود که مشهور به این آیه استدلال کردند بر نفی هر حکمی که منجر به سلطه کافر بر مسلم بشود. اشکال‌هایی به استدلال به این آيه ذکر شد که دو اشکال را عرض کردیم:

اشکال اول این بود که گفتند این آیه مربوط به آخرت است به قرینه جمله قبل از این آيه که فرموده است فالله یحکم بینکم یوم القیامة، و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا هم معنایش این است که أی یوم القیامة. خداوند بین شما روز قیامت حکم می‌‌کند و هیچ‌گاه سلطه‌ای و طریقی برای تسلط کافرین بر مؤمنین قرار نمی‌دهد.

ما عرض کردیم این ذیل عمومی دارد که مورد نباید مخصص عموم آن باشد. مخصوصا که عرض کردیم فالله یحکم بینکم یوم القیامة ظاهر این است که خطاب به کافرین و مؤمنین نیست بلکه خطاب به منافقین و مؤمنین است چون صدر آیه مربوط به منافقین بود. و لذا فرمود منافقین منتظرند اگر ببینند کافرین بر مؤمنین پیروز می‌‌شوند به آن‌ها خواهند گفت که ما با شما بودیم و اگر مؤمنین بر کافرین پیروز بشوند به مؤمنین می‌‌گویند ما با شما بودیم. بعد فرمود خدا بین شما در روز قیامت حکم خواهد کرد و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا. پس این ذیل عمومش مستحکم است.

وجه و اشکال دوم در استدلال به این آیه اشکالی بود که این را هم برخی از مفسرین و فقهاء ذکر کردند. مرحوم شیخ طوسی در تبیان در جلد 3 صفحه 364 فرمود و ان حملناه علی دار الدنیا یمکن حمله علی انه لایجعل لهم علیهم سبیلا بالحجة و ان جاز ان یغلبوهم بالقوة لکن المؤمنین منصورون بالحجة و الدلیل. ابتداء ایشان معنا کرد آیه شریفه را به این‌که در عالم آخرت کافرین بر مؤمنین غلبه و سلطه ندارند. بعد فرمود اگر ما حمل کنیم این آیه را بر این‌که مراد عالم دنیا است اینگونه معنا می‌‌کنیم که لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا بالحجة، ‌کافرین حجت بر علیه مؤمنین ندارند. و لو تسلط ظاهری هم بر مؤمنین پیدا کنند در عالم دنیا ولی مؤمنین منصور هستند به حجت و دلیل علیه کافرین.

مرحوم آقای خوئی هم در موسوعه جلد 33 صفحه 253 در رد استدلال به این آیه شریفه بر نفی سلطنت و ولایت کافر بر مسلم، فرمود سبیل منفی در این آیه، به معنای حجت است نه تسلط کافر بر مسلم.

در المیزان هم در جلد 5 صفحه 121 گفتند: قد تقدم ان ظاهر السیاق هو الآخرة‌، ‌ظاهر سیاق آیه مربوط به عالم آخرت است، و لو عمم لغیرها باخذ الجملة وحدها شملت الحجة‌ فی الدنیا، اگر ما به عموم این ذیل تمسک کنیم بگوییم شامل عالم دنیا هم می‌‌شود مراد از سبیل در دنیا حجت خواهد بود. و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا مصداقش در عالم دنیا این است که حجت به نفع کافرین علیه مؤمنین قرار نداده است.

ما عرض کردیم این هم خلاف ظاهر عموم آیه است. اساسا این‌که بیان کنند که کافرین در استدلال بر حقانیت کفر و بطلان مذهب اسلام دلیل و حجت ندارند، این بیانی است که بعید است که خداوند متعال در این آیه متعرض آن بشود. چون نه با سیاق آیه می‌‌سازد و نه مطلبی است که مخفی باشد بر مردم که خدا بخواهد آن را توضیح بدهد و بفرماید خداوند هیچ‌گاه حجت به دست کافرین علیه مؤمنین نمی‌دهد که بخواهند ایمان این‌ها را و اسلام این‌ها را ابطال کنند. مگر بناء بود خدا حجت قرار بدهد به دست کافرین برای ابطال ایمان و اسلام؟ تا خدا این را نفی کند. ‌مگر کسی این را توهم می‌‌کرد؟ تا خدا این را نفی کند. اگر بحث جدل است، بحث استدلال‌های عوام‌فریب است، چه بسا کافرین هم استدلال‌های عوام‌فریب دارند، القاء شبهه می‌‌کنند، ‌جواب از شبهه این‌ها همیشه آسان نیست. اگر مراد دلیل قابل قبول است که واضح است که کافرین علیه اسلام و ایمان مؤمنین دلیل قابل قبولی ندارند. [بنابراین] توضیح آن عرفی به نظر نمی‌رسد و اساسا خلاف عموم آیه شریفه هم هست.

بله، صاحب حدائق استدلال کرده بر این‌که مراد از نفی سبیل در آیه نفی حجت است به این‌که خداوند بر اهل بیت واجب کرده بود انقیاد نسبت به ائمه جور را و صبر در برابر ظلمی که آن‌ها به اهل بیت می‌‌کردند و کفار چه قتل‌ها، ایذاء‌ها نسبت به انبیاء و ائمه مرتکب شدند، چه سبیلی بالاتر از این است؟ این قرینه می‌‌شود که ما بگوییم نفی سبیل در آیه به معنای نفی حجت است.

مرحوم آقای خوئی هم در مصباح الفقاهة فرمود: السیرة العملیة جرت علی ان المسلمین من المظلومین و المقهورین من زمن آدم الی هذا الزمان اذ اول من تصدی الی ذلک ابن آدم قابیل حیث قتل هابیل.

این‌که در تاریخ کفار ظلم و ستم می‌‌کردند نسبت به مؤمنین، این را قرینه گرفته است، هم صاحب حدائق و هم مرحوم آقای خوئی بر این‌که پس مراد از نفی سبیل در دنیا نفی حجت است.

جواب این است که قرینه لبیه واضحه است بر این‌که مراد از این آیه نفی تسلط تکوینی دنیوی کفار بر مسلمین نیست بلکه قرینه لفظیه متصله بر این است چون در صدر آیه فرموده است و ان کان للکافرین نصیب، ممکن است کفار بهره‌ای از پیروزی ببرند یعنی تسلط پیدا کنند و منشأ قتل یا ایذاء مسلمین بشوند. هم قرینه لفظیه متصله است هم قرینه لبیه واضحه که از واضحات است که در طول تاریخ کفار چه بسا غلبه پیدا می‌‌کردند بر مؤمنین، ‌مرتکب قتل ایذاء و جنایت می‌‌شدند در رابطه با مؤمنین. از اول ظهور آیه در این منعقد نمی‌شود که بخواهد نفی کند تسلط تکوینی دنیوی کافر را بر مسلم، ‌اما این دلیل نمی‌شود که ما بیاییم بگوییم پس مختص است سبیل منفی در این آیه به حجت، ‌نخیر، هر نوع سبیل تشریعی اعم از احکامی که منشأ تسلط کفار بر مسلمین می‌‌شود و یا استدلال و احتجاجی که کفار علیه مسلمین می‌‌کنند غیر از آن تسلط تکوینی ظالمانه که در طول تاریخ کفار نسبت به مسلمین مسلط می‌‌شدند ظلم می‌‌کردند، مرتکب قتل و جنایت می‌‌شدند، غیر از او بقیه سلطه‌ها مصداق نفی سبیل در آیه شریفه خواهد بود.

اینی هم که مرحوم آقای خوئی در موسوعه جلد 33 صفحه 253 استشهاد کرد برای این‌که مراد از نفی سبیل در آیه نفی حجت است به نفع کافرین علیه مؤمنین نه به معنای تسلط کفار بر مؤمنین، استشهاد کرد به این‌که شما می‌‌بینید در فقه اگر یک مسلمی اجیر یک کافری بشود، بر این مسلم واجب است وفاء به اجاره و تنفیذ آن عملی که مورد اجاره است و این یک نوع سلطنت کافر بر مسلم است. پس مراد از آیه نفی سلطنت کافر بر مسلم نیست. این استشهاد ایشان هم ناتمام است.:

اولا: این اول الکلام است که ما بگوییم صحیح است مسلم اجیر کافر بشود به نحوی که او سلطنت بر این مسلم پیدا کند و عرفا این مسلم در خدمت او باشد. برخی از فقهاء فتوی دادند مثل صاحب عناوین فقهیه که آن اجاره‌ای که کافر مالک منفعت مسلمان بشود او باطل است یا برخی گفتند اجاره‌ای که منشأ بشود مسلمان خدمتکار کافر بشود، این باطل است. استشهاد به یک مطلبی که از واضحات فقه نیست، این تاثیری ندارد و اثبات نمی‌کند که مراد از سبیل در آیه حجت است و نه سلطنت کافر بر مسلم.

ثانیا: ممکن است کسی بگوید که در این مواردی که خود مسلم به اختیار خودش اجیر می‌‌شود نسبت به یک کافر، خدا سلطنت بر کافر را بر علیه این مسلم قرار نداده، ‌خودش به اختیار خودش رفت اجیر شد و خودش ذمه‌اش مشغول شد به آن عمل و یا منفعت خارجیه‌اش تملیک کافر شد از باب اوفوا بالعقود وفاء به عقد واجب شد و این عرفا مصداق این‌که خدا کافر را مسلط بر مسلم بکند نخواهد بود. بر خلاف این‌که مثلا کسی عبد مسلمش را به کافر بفروشد یا پدر کافری ولایت داشته باشد در امر ازدواج دخترش که مسلمان است. اگر پدر کافر است ولایت داشته باشد بر ازدواج دختر مسلمانش این چیزی نیست که خود آن دختر مسلمان اختیارا این را ایجاد کرده باشد خدا این پدر کافر را مسلط کرده است بر این دختر در امر ازدواج. و این خلاف عموم و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا خواهد بود. و لذا این اشکال دوم هم به نظر می‌آید که قابل جواب باشد.

یک نکته‌ای هم عرض کنم:

صاحب حدائق استشهاد کرد برای این‌که مراد از نفی سبیل در آیه شریفه نفی حجت است به نفع کافرین علیه مؤمنین گفت خدا بر اهل بیت واجب کرد انقیاد به ائمه جور را، ‌واجب کرد صبر کنند اهل بیت در برابر ایذاءهای ائمه جور؛ این یک نوع جعل سلطه است برای کافرین نسبت به مؤمنین که خدا واجب کند اطاعت کافرین را بر مؤمنین. این جوابش این است که مورد انقیاد اهل بیت نسبت به خلفاء جور از باب وجوب انقیاد به آن‌ها نبوده، ‌از باب وجوب تقیه بوده. این سلطه تشریعیه کافر را نسبت به مسلمان نمی‌رساند. خدا نفرمود واجب است شما اطاعت کنید از این خلفاء جور بلکه واجب بود تقیه، التقیة دینی و دین آباءی، ‌این ربطی به سلطه کفار بر مسلمین ندارد. مثل این می‌‌ماند که اگر کافری مسلمانی را تهدید کند که اگر نماز بخوانی تو را می‌‌کشم، او نباید نماز بخواند یا حتی جایز است در مقام تقیه از کافر اگر مجبور شد لفظ کفر را به زبان بیاورد مثل جریان عمار که مجبور شد که ابراز کفر بکند که آیه نازل شد و انکار او را تصحیح کرد: الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان. این اطاعت از کافر نبوده‌، این وجوب حفظ نفس بوده، ‌ربطی به بحث سلطه تشریعیه کافر بر علیه مسلم ندارد. و لذا به نظر ما این اشکال دوم هم قابل جواب است.

اشکال سوم به استدلال به این آیه شریفه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا، اشکالی است که از المیزان جلد 5 صفحه 116 ممکن است استفاده کنیم. ایشان در آنجا گفتند و یمکن ان یکون نفی السبیل اعم من النشأتین الدنیا و الآخرة فان المؤمنین غالبون باذن الله دائما ماداموا ملتزمین بلوازم ایمانهم قال الله و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین. آل عمران آیه 139. ایشان فرموده است ممکن است بگوییم لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا مختص به عالم آخرت نیست، در دنیا هم مؤمنین اگر ملتزم به لوازم ایمان‌شان باشند، غلبه می‌‌کنند بر مؤمنین، اگر یک جایی مشکلی پیش آمد و کفار غلبه بر مسلمین پیدا کردند، این بخاطر یک مشکلی است در مجموع مؤمنین، ‌یعنی اگر مؤمنین صددرصد ملتزم به لوازم ایمان‌شان بودند، افراد خائن، افراد سست‌‌عنصر در میان این‌ها نبودند هیچ‌گاه کفار بر مؤمنین پیروز نمی‌شدند که ایشان می‌‌فرماید این آیه شریفه که و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین همین را می‌‌خواهد بفرماید.

ظاهرا هم مقصود ایشان این است که مجموع امت اسلامی به لوازم ایمان ملتزم باشند و الا اقلیتی از این‌ها ملتزم به لوازم ایمان باشند مثل خود پیامبر و اهل بیت و گروه اندکی از شیعیان مخلص اما بخش زیادی ملتزم به لوازم ایمان نباشند این منشأ نفوذ کفار و غلبه کفار می‌‌شود. پس آیه شریفه طبق این تفسیر این‌جور می‌‌شود که و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا بشرط التزامهم بلوازم الایمان.

این فرمایش خلاف ظاهر است. ظاهر و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا انحلالی است. تا قرینه واضحه نباشد بر این‌که ما آیه را این‌گونه معنا کنیم که ایشان معنا کرده است این تفسیر خلاف عموم آیه است.

راجع به آیه و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین، چون تعبیر کرده و انتم الاعلون، ظاهرش این است که در دنیا شما نگران نباشید، بالاخره علو پیدا می‌‌کنید بر کفار و غلبه پیدا می‌‌کنید بر کفار در آینده، به شرط این‌که به لوازم ایمان‌تان ملتزم باشید خب روشن است که معنای دیگری غیر از آنی که در المیزان گفتند نداریم. اما آیه لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا، نفی ابدی است، هیچ‌گاه خدا سبیل قرار نمی‌دهد به نفع کافرین بر علیه مؤمنین نه این‌که در نهایت مؤمنین پیروز می‌‌شوند و لو بعد از تحمل سختی‌ها و شکست‌های ظاهری. و لذا این اشکال سوم هم به نظر ما وارد نیست.

اشکال چهارم اشکالی است که امام قدس سره در کتاب البیع مطرح کردند و سعی کردند جواب بدهند. ایشان فرمودند:‌ ممکن است کسی بگوید این لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا مربوط می‌‌شود به یک نکته‌ای که در صدر آیه ذکر شده. در صدر آیه راجع به پیروزی مؤمنین فرمود ان کان لکم فتح من الله، فتح را از طرف خدا قرار داد و به تایید و امداد خدا دانست، ‌راجع کفار دارد و ان کان للکافرین نصیب، نه نام آن را فتح گذاشت و نه نسبت آن را به خدا داد. شاید و لن یجعل الله ناظر به این فرق گذاشتن بین کفار و مؤمنین است که چرا ما راجع به مسلمین گفتیم آن‌ها ممکن است به فتحی نائل بشوند که آن فتح از جانب خدا هم هست و لکن کافرین فتحی از جانب خدا ندارند، هیچ‌ نوع امداد و تاییدی از طرف خدا ندارند‌، ممکن است یک بهره‌ای در جنگ با مؤمنین ببرند اما خدا آن‌ها را مسلط بر مؤمنین نکرده، ‌دیگه از باب این‌که همه انسان‌ها یک توانی دارند یک امکاناتی دارند، ‌چه بسا در یک جایی یک نصیبی از پیروزی ببرند اما پیروزی کافرین مصداق فتح من الله نیست، خدا این فتح را برای آن‌ها قرار نداده. در ذیلش هم می‌‌فرماید و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا، ‌خدا کاری نمی‌کند که به نفع کافرین باشد و امداد کافرین باشد و تایید کافرین باشد. بعد ایشان فرمودند لکن در عین این‌که این مناسب را ذیل آیه با صدر آیه دارد ولی صدر آیه یک موردی است برای عموم ذیل و ما این کبری ذیل را نباید مختص بدانیم در خصوص مورد آیه که در صدر آیه بیان شده و لذا عموم ذیل محکم است.

این مطلبی که ایشان به عنوان اشکال مطرح کرد و بعد جواب خواسته بدهد.

جبایی هم از او نقل شده. در مجمع البیان نقل کرده که جبایی گفته غلبة ‌الکفار للمؤمنین لیس مما فعله الله لان ذلک قبیح و الله لایفعل القبیح. و لیس کذلک غلبة المؤمنین للفکار لانه حسن و طاعة فکان ذلک منسوبا الی الله.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله در جلسه آینده راجع به این اشکال چهارم بحث می‌‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.